

و حی فاخت بود کرد بر جامه رسول ام الفضل حسین را بخشید از کنار رسول
 برداشت گویان شد سید ز کولیت حسین اند و یکین هلا شد ام
 الفضل و گفت چرا با وی در شتی کردی جامه من از بول پاک شود اما آن
 کولیت و رنج وی هرگز از دل من نرود حسین را از زبان گرفت ام الفضل
 بسیار شفیعان آورد تا باز حسین را بوی داد جبرئیل السلام آمد که با رسول
 الله حسین را دوست میداری و دل در وی بسته از روز کجا با شتی که انداخت
 گویا تیغ شهادت بجلو وی رسد امروز بدین قدر رنج بکولیت سید عالم را
 زار کولیت گرفت ام الفضل گفت یا رسول الله من از آن توبه کردم که من
 بعد با حسین دوستی نکنم و رسول و مودارین منکریم از آن میگویم که
 جبرئیل از واقعه وی خبر داد جبرئیل گفت یا محمد غمنا که شتی حق تعالی
 میگوید که اگر خواهی که من این فضا بگردانم شفاعت امت را بگذار گفت
 شفاعت امت را اختیار کردم فضا که فدا عاصیان را بنویسم
 دیگر حسین سه ساله بود و هر وقت که دحیه بری رسول آمد حضرت حسین
 چیزی آوردی و حسین با وی کسناخ بودی جبرئیل بصورت دحیه
 بسیار آمدی آنروز آمده بود حسین پنداشت که دحیه است آمد
 بیامد

بیامد و بر کتاوی نشست جبرئیل گفت که من کسناخ است مهر صلی الله علیه
 و آله گفت بصورت دحیه آمده می پندارد که دحیه است از وی هر بار چیزی میگرفته
 است همان می طلبد جبرئیل گفت از حق تعالی دستوری خواهم چیزی از بهشت
 نبردین وی آرم جبرئیل ناوی از بهشت بیامورد و بوی داد و حسین را رنجور دو
 سید شادی میکرد جبرئیل گفت و برادوست میداری گفت آری اولادنا اکبادنا رفته
 در کردن حسین بود جبرئیل در آن خط نکولیت و بکولیت و سر معجنا بنید
 مهر صلی الله علیه و آله گفت در آن خط می نوی چرا می گویی گفت روزی با شد که شد
 گویا شمشیر ظلم بر آن خط رسد از آن می گویم مهر صلی الله علیه و آله گویان شد
 همان دم که مهر صلی الله علیه و آله شاد شد باز هم بخاکین شد با بدانی که رسول را
 تسادی مسلم بنو عمرو و از کجونه بود دیگر هفت ساله بود که مهر صلی الله علیه
 از نماز عید بازگشت بحجر فاطمه درآمد و بر او گویان دید گفت چرا می گویی گفت
 عید است و جامه فرزندان کهند است از آن می گویم مهر صلی الله علیه و آله از آن
 اندیشه در خواب شد و بیدار شد گفت فاطمه بدان خانه در شو و آنچه بپزی
 بیرون آر گفت یا رسول الله در خانه من هیچ نیست گفت جبرئیل چیزی آورده